

نقد مبانی علم سکولار

تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۱

تاریخ تأیید: ۸۹/۲/۱

رمضان علی تبار فیروزجایی*

چکیده

سکولاریسم، جریانی فکری بوده که نقش دین و باورهای دینی را در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، کم‌رنگ کرده است. از جمله حوزه‌هایی که این فرایند در آن رسوخ کرده و در آن تأثیر گذاشته است، حوزه علم و دانش می‌باشد که امروزه از آن به علم سکولار یاد می‌شود. علم سکولار بر نگاه خاصی به جهان، انسان و طبیعت مبتنی است؛ نگاهی که فاقد دین‌مداری، دین‌باوری و دین‌محوری است. این موضوع براین مبانی و اصول گوناگونی است که حذف خدا و دین از زندگی بشری، نقطه مشترک آن می‌باشد. سکولاریسم در جهان مسیحیت رشد کرده و بر مبانی فکری و نظری گوناگونی استوار است؛ مانند: مبانی هستی‌شناختی، دین‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقاله حاضر می‌کوشد ضمن اشاره به ویژگی‌های علم سکولار و تفاوت آن با علم دینی، مبانی و زیرساخت‌های سکولاری آن را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: علم سکولار، علم دینی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی، مبانی معرفت‌شناختی، مبانی دین‌شناختی.

مقدمه

«سکولاریسم» از نتایج مدرنیته در غرب است. این جریان در حوزه‌های گوناگون حیات بشری ریشه دوانده است؛ از جمله آن، علم و دانش است که در اثر سایه سنگین سکولاریسم، از جایگاه واقعی خود فروکاسته و به علم ابزاری و دنیوی تبدیل شده است. جریان سکولاریسم، از جهات گوناگونی همچون: موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها و... در علم و دانش نفوذ کرده است. یکی از شاخصه‌های علم سکولار، غیردینی‌بودن مبانی، پیش‌فرض‌ها و پیش‌انگاره‌های آن است. عنصر کلیدی سکولاریسم، علم و دانش را می‌توان در مبانی مابعدالطبیعه آن دانش یا مبانی دینی دانست و علوم و معارفی که واجد این مبانی باشد، علم سکولار یا علم نامقدس تلقی می‌شود. بر این اساس، امروزه علوم گوناگون از ناحیه مبانی نیز سکولار بوده، دانشمند سکولار، مطالعه انسان و طبیعت را در چهارچوب جهان‌بینی مادی و غیردینی دنبال می‌کند و کلیت قضایا را با این نگاه تبیین می‌کند. این نوع نگاه در محورهای گوناگونی نقش دارد؛ مثلاً در انجام فعالیت علمی و انتخاب مسئله،

نظریه‌پردازی، انتخاب آزمایش و گزینش مشاهدات، گزینش ملاک‌های ارزیابی و نقد نظریات علمی، طرح و تعبیر نظریات علمی، در جهت کاربرد علم و... این محورها امروزه در جامعه علمی به ویژه در غرب نیز محقق شده است. در مقابل در تمدن اسلامی، توجه به مبانی دینی و جهان‌بینی الهی، سابقه تاریخی دارد. در تمدن اسلامی، دانشمندان مسلمان با تفکر الهی و با نیت کشف آثار الهی به دنبال علم می‌رفتند. محورهای یادشده در علوم انسانی می‌تواند پُررنگ‌تر و پویاتر باشد؛ مثلاً میان نگاهی که انسان را موجودی مختار، دارای روح الهی و مکلف می‌داند، نسبت به نگاهی که برای انسان چنین جایگاهی قائل نباشد، در انتخاب مسائل روانشناسی، روش‌های تحقیق، نظریه‌پردازی‌ها و انتخاب نظریه‌ها و... تفاوت زیادی وجود دارد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. علم

معادل فارسی «علم»، عبارت‌اند از: آگاهی، شناخت، ادراک، دانستن، یقین، هرچیز دانسته و معلوم و... (ر.ک: معین، ۱۳۸۷، ص ۶۴۹، / داعی الاسلام، ۱۳۶۳: ۶۹۲. در زبان انگلیسی، واژه «knowledge» معادل علم به کار می‌رود. این واژه در زبان انگلیسی معانی گوناگونی دارد؛ مانند: مهارت‌داشتن، بلد بودن، آشنا بودن، تجربه کردن، آگاه بودن، اطلاعات‌داشتن، دانستن، تمییز، تشخیص دادن و... (Oxford Advanced Learner's Dictionary, 2003).

اصطلاح «علم» در علوم گوناگون معانی و کاربردهای گوناگونی دارد:
۱. مطلق آگاهی و ادراک؛ اعم از تصور، تصدیق، حضوری، حصولی؛

۲. مطلق علم حصولی؛ اعم از تصور و تصدیق؛
۳. مطلق تصدیق؛ اعم از تصور و تصدیق؛
۴. تصدیق و اعتقاد یقینی مطابق با واقع در برابر جهل بسیط و مرکب، هرچند در قضیه واحدی باشد؛
۵. صورت‌ها و مفاهیم ذهنی در مقابل تصدیقات؛
۶. ادراک کلی (برخلاف ادراک جزئی که از آن به معرفت تعبیر می‌شود)؛
۷. ادراک مرکب؛ اعم از تصور و تصدیق (در مقابل ادراک بسیط)؛
۸. مجموعه قضایایی که مناسبتی میان آنها وجود دارد و رشته علمی شکل می‌گیرد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۰، ج ۱، ۶۱ / حسین‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۳ «با کمی تغییر»).
- مقصود از علم در بحث حاضر، کاربرد اخیر آن است. علم در این کاربرد، به معنای رشته علمی «Discipline» است که دارای مجموعه مسائل مرتبط است. علوم از لحاظ گوناگون قابل تقسیم‌اند؛ از جمله «تجربی» و «غیرتجربی». علوم تجربی «Science» در یک تقسیم‌بندی کلی، به دو دسته «طبیعی» و «انسانی» (اجتماعی - رفتاری) تقسیم می‌شود. علوم انسانی (علوم اجتماعی - رفتاری) در مقابل علوم طبیعی، بر دانش‌هایی اطلاق می‌شود که به گونه‌ای با شئون و بُعدی از ابعاد حیات فردی یا اجتماعی انسان سروکار دارد؛ علوممانند روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت، علوم تربیتی، حقوق، علوم سیاسی و امثال اینها در این دسته قرار دارند. مقصود از «علوم طبیعی»، دانش‌هایی است که موضوع آنها جنبه‌ای از جنبه‌های طبیعت است و دانش‌هایی از قبیل: فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، معدن، هیئت، نجوم، رشته‌های فنی و

مهندسی و... در شمار علوم طبیعی قرار دارد؛ بنابراین مقصود از علم در مقاله حاضر، علوم تجربی (اعم از طبیعی و اجتماعی) است.

۲-۱. سکولار و سکولاریسم

واژه «سکولار» (Secular) از ریشه لاتینی «Seculum»، در لغت به معنای دنیا در برابر دین، معنویت و روحانیت است (The Oxford English Dictionary, Vol. 6, P. 28 / Remond, 1999: 201). معادل فارسی آن؛ از جمله: بشری، زمینی (غیرمعنوی)، دنیوی، دنیامحوری، دنیاگرایی، غیرمذهبی، غیرروحانی، این‌دنیایی، عرفی و این‌جهانی است (بريجانين، ۱۳۷۱: ۷۸۰) و معادل عربی آن «عِلْمَانِيَّة»، به ارتباط داشتن با واژه علم اشاره دارد و «عِلْمَانِيَّة» به فتح عین و لام، از «عالم» و مشتق از عالم است (ظاهر، ۱۹۹۳، ص ۳۷-۳۸).

برای اصطلاح «سکولار» و «سکولاریسم»، تعاریف متعددی ارائه شده است که برخی تعاریف به روند شکل‌گیری آن ناظر است (روند تدریجی سکولاریسم که براساس آن، حقوق، وظایف و امتیازات کلیسا به نهادهای غیرمذهبی منتقل می‌شود). برخی تعاریف دیگر، سکولاریسم را به مثابه یک نظام منسجم فکری می‌انگارند که پس از رنسانس به صورت یک نگرش یا جهان‌بینی درآمده است و با نگرشی که در قرون وسطی حاکم بود، تمایز ماهوی دارد و مبنای آن، انسان‌گرایی، تجربه‌گرایی و عقلانیت است؛ به گونه‌ای که هیچ‌یک از آن دو، در حوزه دیگری دخالت نکنند (شبلی، ۱۹۹۰، ص ۳۸ / نوروزی، ۱۳۷۷، ص ۴۶). این اصطلاح به معنای «جدابودن جامعه دینی از جامعه سیاسی» نیز آمده است؛ یعنی دولت، حق هیچ‌گونه اعمال قدرت در امور دینی ندارد و کلیسا نیز

نمی‌تواند در امور سیاسی مداخله کند (اعوانی و دیگران، ۱۳۷۵، ص ۱۵ / حلیم برکات، ۱۹۹۱، ص ۲۵۰-۲۵۱)؛ بنابراین سکولاریسم در رویکردی سلبی، دین را از حوزه عمومی و زندگی اجتماعی کنار گذاشتن است و در رویکردی اثباتی، قرارداد امور نظیر عقل، عرف، عقلانیت، دموکراسی، علم و... بر جای دین است. به عبارت دیگر، سکولاریسم همان خارج کردن دین از حوزه‌های عمومی و واگذاری مرجعیت و نفوذ آن به امور دیگری همچون آرای عمومی است و دین در حوزه‌های عمومی، فصل‌الخطاب نیست و حرف آخر را نمی‌زند (ر.ک: گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۳۸۴ / Norris and Inglehart, 2004: 180).

سکولاریسم ضمن آنکه در حوزه‌های گوناگون زندگی تأثیر گذاشته است و نظام اجتماعی متناسب با خود را به وجود آورده است، در علم و دانش نیز تأثیر داشته، باعث پیدایش علم سکولار شده است. امروزه علم سکولار، مبنای جوامع و اساس فرهنگ و تمدن دنیای جدید قرار گرفته، جوامع علمی را نیز تسخیر کرده است.

با توجه به آنچه گفته شد، مقصود از علم دینی، علمی است که همه مؤلفه‌های آن؛ اعم از مبانی، روش، هدف، موضوع، غایت، فایده، محمول و... دینی باشد. در مقابل، علم سکولار علمی است که همه یا یکی از مؤلفه‌های اساسی آن، غیردینی یا ضددینی باشد. اصول و مبانی، از عناصر و مؤلفه‌های اساسی علم است. این عنصر، مهم‌ترین و اساسی‌ترین عنصری است که تعیین‌کننده دینی یا سکولار بودن یک علم است.

نقش جریان سکولاریسم در علم و تغییر هویت علم از الهی به زمینی و تثبیت معیار حسی تجربی و آزمون‌پذیری علم، باعث شد تا مفهوم «علم» با

گسستن از مبادی عقلی و دینی، به پایین‌ترین سطح؛ یعنی حسی و دنیوی تنزل یافته، به صورت علمی سکولار و دنیوی تغییر هویت یابد. این تلقی از علم (علم دنیوی، ابزاری و معاشی) که همه پیوندهای خود را با علم معاد و با گزاره‌های متافیزیکی قطع شده می‌پندارد، تنها مصداق برای مفهوم علم گردید و گزاره‌های دینی و متافیزیکی در کنار توهمات و تخیلاتی قرار گرفتند که به نام ایدئولوژی، فاقد هویت علمی و خصلت آزمون‌پذیری‌اند (ر.ک: پارسانیا، ۱۳۷۶، ص ۳۵-۴۳).

امروزه همه ویژگی‌های علم سکولار در علوم انسانی وجود دارد؛ به عنوان مثال، دانش حقوق که یکی از علوم انسانی است، دارای چنین ویژگی‌هایی است. امروزه منشأ الزامات در دانش حقوق سکولار، خدا و دین نیست. مکاتب حقوقی، دین را منشأ الزامات حقوقی به شمار نمی‌آورند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۶، ص ۸۰ / خسروشاهی، ۱۳۷۷، ص ۶۹)؛ همان‌گونه که در حقوق سکولار، برای قوانین و مقررات، پشتوانه حقیقی قائل نیستند. براساس حقوق سکولار، مردم فقط قانونگذار معتبرند و اگر آنها قانونی را پذیرفتند، مشروعیت و اعتبار می‌یابد و اگر موافق با خواست مردم نبود، فاقد اعتبار و ارزش است. به عبارت دیگر، مقبولیت مردمی نسبت به قانون، عین مشروعیت و ارزش مندی آن است. حقوق سکولار، بر آزادی انسان در رأی تأکید کرده، رأی آزاد مردم را بر هر قانونگذاری ترجیح می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۸۶-۹۲).

۲. مبانی علم سکولار

گفته شد سکولاریسم دارای دو رویکرد سلبی و ایجابی است. رویکرد سلبی

آن، حذف و کنار نهادن دین، معنویت، خدا و اخلاق از حوزه عمومی و زندگی اجتماعی است و در رویکرد اثباتی، قراردادن اموری نظیر عقل، عرف، عقلانیت، دموکراسی، علم، حس، تجربه و... بر جای دین و معنویت است. دو رویکرد یادشده در طول هم قرار دارند و بر اصول و مبانی خاصی استوارند؛ همان گونه که علم دینی نیز بر مبانی و پیش‌انگاره‌هایی استوار است؛ زیرا دینی یا سکولار بودن علم، هر یک دارای عناصر و مؤلفه‌هایی‌اند که طبق آن، متصف به دینی یا سکولار می‌شود؛ از جمله آن، مبانی و پیش‌انگاره است. این مبانی در چند دسته قابل تقسیم‌اند: برخی مبانی به نوع نگاهی مربوط است که عالم به جهان هستی دارد که از آن به مبانی هستی-شناختی تعبیر می‌شود؛ برخی مبانی به حوزه انسان‌شناسی و نوع نگاه به ماهیت و جایگاه انسان مربوط است که مبانی انسان‌شناختی نام دارد؛ برخی نیز به حوزه دین یا معرفت و نوع نگاه نسبت به آن مربوط است و... که امروزه اغلب علوم نیز بر این مبانی استوارند؛ زیرا علوم به ویژه علوم انسانی، همانند پوسته‌ای‌اند که در زیر آن لایه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد و هسته مرکزی آن در واقع همان زیربنا و مبانی اولیه نظری و فلسفی آن علوم است. هسته اصلی آن در نوع نگاه به جهان، انسان، دین و اخلاق ریشه دارد. امروزه هسته مرکزی علوم در جهان‌بینی مادی ریشه دارد و اغلب علوم به ویژه علوم انسانی با این نگاه، تحقق و تکون یافته است. با این نگاه، اصول و پایه‌های بعدی علوم شکل گرفته است؛ پایه‌هایی همچون: اومانیزم و اعتقاد به محور بودن انسان در هستی، روحیه علم‌گرایی یا علم‌پرستی، عقل‌گرایی عصر روشنگری (اعتقاد به بسندگی عقل و برنامه‌ریزی عقلانی)،

سنت‌ستیزی و تجددگرایی (مدرنیسم)، فردگرایی و لیبرالیسم (ر.ک: ویلسون، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷-۱۲۸).

در ادامه، مبانی گوناگون سکولاریسم را نقد و بررسی خواهیم کرد:

۱-۲. مبانی هستی‌شناختی

یکی از مبانی فکری و نظری مؤثر بر علم و دانش، مبانی مربوط به حوزه هستی‌شناسی است. علم سکولار بر پایه‌های نظری گوناگونی بنا شده است که یکی از آن، ماشین‌انگاری جهان هستی یا جهان‌بینی مادی و مکانیکی است. این نوع جهان‌بینی که واقعیت را فقط جهان مادی می‌داند، امروزه به عنوان مبنای نظام فکری و علمی مطرح است. این نگاه امروزه روح حاکم در اغلب علوم به ویژه علوم انسانی است. در این نگاه، جهان به مثابه ماشین عظیمی متشکل از اجزای بی‌روح است. نهایت تلقی که درباره خلقت و پیدایش جهان مادی وجود دارد، این است که خداوند جهان را آفریده و رها ساخته است؛ همان‌گونه که ساعت‌ساز، ساعتی را ساخته، آن را رها کرده است تا بدون اینکه نیازی به سازنده داشته باشد، کار کند؛ از این رو، خداوند به «ساعت‌ساز لاهوتی» (Divine Clockmaker) تعبیر شده است (ر.ک: باربور، ۱۳۷۴، ص ۴۳ و ۵۰ / گلشنی، ۱۳۸۰، ص ۱۹).

در جهان‌بینی مکانیکی، جهان به صورت یک ماشین در نظر گرفته می‌شود که به وسیله قوانین طبیعی اداره می‌شود. نقش خداوند در اداره امور جهان، بیش از پیش کاهش داده شد و اعتقاد به خدا و دین فقط برای نظم‌بخشی به جامعه مفید است: «اعتقاد به خدا باعث می‌شود که دزدی، جنایت و تجاوز در جامعه

کمتر صورت گیرد» (Lewy, 1996, P. 25).

نقد و بررسی: دانشمند با چنین مبنايي در مقام کشف، کنترل و شناخت جهان و در نهايت به دنبال علل مادي است، نه علل حقيقي (چرايي حقيقي). در اين نگاه، جهان بي معنا خواهد بود. اين گونه جهان بيني فقط کوششي براي ارائه تصويري از جهان است؛ البته فقط براساس يافته هاي علم تجربی. اين جهان بيني بسيار محدود است و علم مبتني بر جهان بيني مادي فقط ابزاري براي تصرف و تسخير طبيعت است. علم بي روح و سکولار فقط يافته هاي محض را به نمايش نمي گذارد، بلکه به همراه خود، بينش هاي الحادي و ماترياليستي را نيز حاکم مي سازد؛ بينشي که دين و معنويت را مهمل مي شمرد.

اين نگرش، نگاه طبيعت گرايانه درباره انسان را به همراه دارد. در اين نگاه، انسان موجودي غير مکلف، غير مسئول و رها خواهد بود. چنين انساني، محور و مرکز جهان را اراده و خواست خود مي داند. طبعاً چنين نگاهی به انسان و علم، از پوچي و بي معنایی نيز رنج مي برد؛ در نتيجه، علمي کاملاً مادي و فارغ از هرگونه معنا و ارزش معنوي توليد مي شود. چنين علمي با مباني ماترياليستي و جهان بيني مادي، به غايت ظاهر گراست و هرچيزي را در بيروني ترين پوسته اش مي بيند؛ زيرا با محوريت حس و ماده گرایی، تکون و تحقق يافته است.

۲-۲. مباني انسان شناختي

نوع نگاه به انسان، از جمله مباني مهم سکولاریسم به ويژه علم سکولار است. مباني انسان شناختي را مي توان در «انسان محوري» يا «اومانيسم» (Humanism) و «اصالت فرد» يا «فردگرایی» (Individualism) جست و جو کرد: «اومانيسم،

حالت و کیفیتی از تفکر است که براساس منافع بشری و کمال مطلوب، به جای اصول مذهبی و الهیات استوار است» (رحیمی بروجردی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰). به عبارت دیگر، اومانیزم، انسان را محور و مرکز خویشتن و همه اشیا و حتی خالق خدای خویش می‌داند. این برداشت به مفهومی طبیعت‌گرایانه از انسان و آزادی اشاره دارد.

در این باره آمده است: «انسان‌گرایی خود، نوعی دین است؛ زیرا نوعی اعتقادنامه دارد. با این همه، دینی است بدون خدا؛ اگر هم خدایی وجود داشته باشد، شناختنی نیست و نباید او را به حساب آورد. انسان باید فقط برای انسان زندگی کند؛ زیرا انسان چه بخواهد و چه نخواهد، در دنیا فروافکنده شده و باید خود را حفظ کند. انسان به معنای واقعی، خودش خالق خودش است؛ باید معیارهای خودش را به وجود آورد. باید هدف‌های خودش را تعیین نماید و باید خودش راه را به سوی آنها بگشاید» (براون، ۱۳۸۴، ص ۲۳۳). این مسئله در حقیقت به معنای انکار خدا و ماورای طبیعت است و در نتیجه باعث شکل‌گیری بت‌پرستی مدرن یعنی پرستش نفس اماره شد.

امروزه هسته مرکزی اغلب علوم، در نگاه اومانیزستی به انسان ریشه دارد. اومانیزم، به معنای اعتقاد به محوربودن انسان در هستی، جوهر اساسی تفکر سکولار است. اومانیزم، به عنوان منشأ و مبنای سکولاریسم، نقش مهمی در سکولارشدن علوم دارد؛ بر این اساس، خدامحوری که اساس و پایه علوم به حساب می‌آمد، از صحنه علوم حذف شد و انسان و انسان‌محوری، ملاک و تکیه‌گاه تبیین و تشخیص ارزش‌ها و ضدارزش‌ها به حساب آمد (ر.ک: الکیالی، ۱۹۹۰، ج ۴، ص ۱۷۹).

بر اساس انسان‌محوری، انسان، مدار و محور همه‌چیز و خالق همه ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر است. وجدان انسانی داور نهایی در تشخیص کژی‌ها از خوبی‌هاست. و رای انسان و عمل او، ارزش، اخلاق و فضیلتی وجود ندارد. در تفکر اومانیستی، انسان جای خدا می‌نشیند که این خود پایه و مبنای سکولاریسم در علم است؛ زیرا هدف و نتیجه اصلی اومانیسم، زمینی‌کردن و بی‌اعتباری دین و جدایی آن از علم است. در این رهگذر، انسان با طبیعت یکی می‌شود و هرگونه نیروی معنوی، بی‌اعتبار و مورد انکار قرار می‌گیرد (رحیمی بروجردی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹-۱۲۰).

«فردگرایی» یا «اصالت فرد» که برآیند و نتیجه اومانیسم به شمار می‌آید نیز یکی از اصول و مبانی علم سکولار است. همان‌گونه که تفکر اومانیستی، اصالت را به انسان می‌دهد، در تفکر فردگرایی نیز اصالت از آن فرد انسانی است، نه جامعه؛ از این رو، هر دو به عنوان مبنا و اساس اغلب علوم به حساب می‌آیند. در مقابل، دیدگاه «اصالت اجتماع» معتقد است، انسان فاقد سرشت و اختیار و آزادی است و تمام ابعاد وجودی او را اجتماع و جامعه می‌سازد. طبق این دیدگاه، جبر بر انسان حاکم است و اختیار و آزادی معنایی ندارد. در حال حاضر از طرح این دیدگاه صرف‌نظر می‌کنیم و به تأثیر دیدگاه اصالت فرد در سکولارشدن علم می‌پردازیم.

منظور از اصالت فرد، رویکردی است که برای فرد در مقابل اجتماع، اولویت و اصالت خاصی قائل است و معتقد است: اولاً، فرد به لحاظ تأمین نیازهایش و نیز بهره‌گیری از حقوق خود نسبت به جمع، از اولویت برخوردار است و اگر حقوقی به جمع - مانند خانواده یا قبیله - اعطا

می‌شود، بدین جهت است که جمع مشتمل بر افرادی است که آن جمع را تشکیل می‌دهند؛ ثانیاً، هر فردی باید مستقل از هرگونه قید و بند دینی و اجتماعی زندگی کند و در نتیجه تقیدات دولت و سازمان‌های اجتماعی، تا زمانی مقبول و محترم است که آزادی‌های فرد را سلب نکند (ر.ک: گروه نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۵۰). استدلال آنان این است که چون فرد پیش از وجود اجتماع وجود داشته است، پس وجود فرد به لحاظ تاریخی نیز بر اجتماع مقدم است و در نتیجه، خواسته‌های او نیز به لحاظ اخلاقی بر خواسته‌های اجتماع مقدم است؛ بنابراین اخلاق و ارزش از منظر فردگرایی بر واقعیت خارجی مبتنی نیست، بلکه از اراده و خواسته فرد ناشی می‌شود. اینجاست که سودجویی شخصی و منافع فردی جایگزین ارزش‌های اخلاقی می‌شود و یکی از وجوه تقابل لیبرالیسم با مذهب، از همین نگاه ناشی می‌شود. کانت، لاک و هابز، از پیشگامان اصالت فرد به شمار می‌آیند و برای فرد، اهمیت فراوانی قائل‌اند. از نظر آنان، جامعه نیز به خاطر خود جامعه هیچ‌گونه اصالتی ندارد، بلکه جامعه ابزاری است در جهت کسب منفعت برای فرد؛ بنابراین خواستن جامعه، فرع بر امیال فرد است (ر.ک: گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۲۴۸ / لاسکی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰).

فردمحوری، در عرصه‌های گوناگون علمی، فرهنگی و رفتاری در جامعه سکولار حضور پررنگ دارد. حضور قوی‌تر آن در علوم انسانی مشهود است. فردگرایی که خود از نتایج اومانیزم عصر جدید است، معیاری برای حقوق، قانون اساسی، حکومت، سیاست و مدیریت به شمار رفته است و انسان را از تعالیم و احکام مذهبی، اخلاقی و ماورای طبیعی بی‌نیاز ساخته است.

اولویت دادن به فرد و تقدم منافع آن بر منافع جامعه در مکاتب سرمایه‌داری از همین رویکرد برخاسته است. اصالت فرد یا فردمحوری، در واقع اصالت حیوانیت شهوت و غضب است و علوم انسانی نیز امروزه بر محوریت اصالت فردیت و در جهت ارضای غرایز حیوانی، تکون یافته است.

نقد و بررسی: تفکر اومانستی و فردمحوری، اشکالات و نواقص فراوانی دارد: اولاً، در چهارچوب معرفتی اومانسیم، رابطه انسان با خدا، معنویت و ماورای طبیعت قطع می‌شود؛ زیرا در اومانسیم، از یک سو آموزه‌های مبتنی بر بی‌خدایی حاکم است و از سوی دیگر، معنویت و ماورای طبیعت نیز در آن معنایی ندارد و در نتیجه نظریاتی که خارج از دایره ادراک بشری و به طور تجربی و یا حسی باشند، ارزش علمی نخواهند داشت و وقتی نظریه‌ای فاقد ارزش علمی باشد، نظریات دیگر که مبانی معرفت‌شناختی آن سازگار با رویکرد ماتریالیستی و اومانستی است، جایگزین خواهد شد و این نظریات پایه، به عنوان ستون و چهارچوب اصلی علوم انسانی رشد خواهند کرد (ر.ک: آوینی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۳-۱۶۱).

ثانیاً، علمی که بر پایه و اساس اومانسیم و اصالت فرد استوار باشد، درصدد کشف واقع و رسیدن به حقیقت نخواهد بود، بلکه در مقابل، همه هم‌ش این خواهد بود که به بیشترین نفع و سود فردی نایل شود. در واقع چنین علمی بر پایه جهل، هوای نفس و خودخواهی استوار خواهد شد.

ثالثاً، اصالت فرد که نتیجه و برآیند اومانسیم است، به هرج و مرج علمی منجر می‌شود و پیامدها و آسیب‌های زیادی را به جامعه انسانی و علمی تحمیل می‌کند که از جمله آن، نسبیت و شکاکیت خواهد بود؛ بدین معنا که ملاک ارزش

و فضیلت، اراده و خواسته افراد است و معیار و ملاک واقعی و عینی وجود ندارد تا مبنای علم و ارزش باشد. این مسئله در حوزه علوم اعتباری مشهودتر است؛ مانند: علم سیاست، علم اقتصاد و...؛ زیرا اصالت فرد و خودبینی، موضوع پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی قرار گرفته است و در نتیجه ملاک ارزش گزاره‌ها و آموزه‌های این علوم، تمایل و خواسته‌ها، ذائقه افراد جامعه است، نه امری عینی و واقعی؛ بنابراین امروزه علوم انسانی به دلیل ابتدای آن براساس «فردیت» خود، پاسخگوی نیازهای اصلی و فطری بشر نیست.

رابعاً، نگاه اتم‌وار به انسان و افراد جامعه، جدای از مناسبات اجتماعی، نگاهی است که در آن به ماهیت اجتماعی انسان توجهی نشده است، در حالی که از نگاه اسلام، نه جامعه به تنهایی اصالت دارد و نه فرد، بلکه اسلام دیدگاهی متعادل دارد؛ بدین معنا که هم برای جامعه اصالت قائل است و هم برای فرد. اصالت جامعه به معنای اصالت و محوریت اندیشه‌ها، عواطف انسانی، خواسته‌ها و اراده‌ها و در نتیجه ترکیب انسان‌ها در یک جامعه، ترکیب فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و تربیتی است، نه ترکیب عناصر و افراد؛ به عبارت دیگر، آنچه تشکیل دهنده جامعه است، روح واحد آن است که از آن به امت تعبیر می‌شود. براساس آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (یونس: ۴۲)، جامعه دارای حیات و زندگی ارگانیکی است؛ هرچند تک‌تک افراد آن استقلال دارند، ولی روح واحدی بر جامعه حاکم است که افراد را به خدمت می‌گیرد و هر فردی حکم سلولی را دارد و سرانجام جامعه موجود زنده‌ای است که برای خود، حیات و ممات و عمر و اجلی دارد. خداوند برای جامعه نوعی واقعیت قائل است که آن را مسئول کارهای خویش می‌داند: «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَّتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا

تُسْتَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (بقره: ۱۳۴ و ۱۴۱)، ولی در عین حال، افراد در این جامعه نیز مسلوب‌الاراده و فاقد حریت و آزادی نیستند و دارای اختیار و آزادی‌اند و تک‌تک آنان در مقابل کارهای خود پاسخگو هستند.

بنابراین دنیاگرایی، اومانیسیم، تجربه‌گرایی و عقل‌محوری، تصویری از انسان ترسیم کرده است که مادر همه مشکلات در علوم انسانی است. توقف در صرف بشر مادی بودن، او را مادون انسانیت قرار می‌دهد که هم با خود و هم با دیگران در نزاع است (ر.ک: نصر، ۱۳۷۹، ص ۱۴).

۲-۳. مبانی معرفت‌شناختی

امروزه علوم گوناگون به ویژه علوم انسانی، بر مبانی معرفتی خاصی استوارند. علم سکولار بر عقل‌گرایی و علم‌گرایی (تجربه‌گرایی) مبتنی است؛ بنابراین یکی دیگر از عناصر و مؤلفه‌های علم سکولار، عقل‌گرایی است؛ یعنی انسان قادر است با استفاده از عقل، همه مسائل را درک و حل کند. سکولاریسم براساس این مبنا، یافته‌های دینی و نهادهای آن را غیرعقلی قلمداد می‌کند (ر.ک: مددپور، ۱۳۷۹، ص ۸۹)؛ به عبارت دیگر، بر مبنای عقل‌گرایی، عقل بر پایه و بنیان‌های محکمی استوار است که پاسخگوی نیازهای انسانی بوده، قادر به پاسخگویی به نیازهای جامعه است. عقل، داور نهایی در علم و دانش است و مستقل از وحی و آموزه‌های الهی، قدرت اداره زندگی بشر را دارد.

عقلانیت مدرن و عقل‌گرایی غربی بر شالوده‌های الحاد و دین‌ستیزی استوار است؛ به گونه‌ای که دین، پدیده‌ای ضدعقل معرفی شد؛ به عبارت دیگر، براساس عقل‌گرایی، به کارگرفتن عقل، ضرورتاً نوعی بی‌حرمتی نسبت به

مرجعیت در مسائل فکری و اعتقادی است. عقل‌گرایی، تصویری از شخصیت انسان ارائه داد و هرگونه دخالت وحی یا هرگونه اقتدار دینی، محکوم شده بود. «علم‌گرایی» یا «علم‌محوری» نیز از پایه‌ها و مبانی فکری سکولاریسم است؛ به گونه‌ای که نقش و جایگاه علم در حیات علمی و اجتماعی انسان، بدیل بوده و جایگزین دین و معنویت شده است. منظور از علم‌محوری، دریافت‌های تجربی است که از راجرز بیکن آغاز شده است. علم‌گرایی یا تجربه‌گرایی به طور رسمی به وسیله فرانسویس بیکن پایه‌گذاری شد (میرسپاسی، ۱۳۸۱، ص ۶۵). دغدغه خاطر بیکن، بر خلاف پیشینیان، مسئله پیروزی بشریت بر طبیعت و تأمین وسایل راحتی زندگی و زیستن است. به طور کلی این هدف یکی از راهبردهای اساسی پس از عصر روشنگری است که به شکل‌گیری علوم عملی و فناوری منجر می‌شود (نجفی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۶).

در عصر جدید، پژوهش علمی جایگزین تفسیر جهان از سوی نهادهای سنتی شده است؛ از این رو، یکی از محورهای مهم در این مقوله، تعارض علم و دین است. علم‌گرایان معتقدند معرفت تجربی بر معارف دینی مقدم است و تجربه، مرجع شناخت انسانی است. همه معارف باید خود را با این معیار شناخت منطبق کنند. هرچیزی که قابل تجربه حسی باشد، مقبول است و هرچه نباشد، به کناری نهاده می‌شود. کنارنهادن امور معنوی و ماورای طبیعی باعث خلأ در جامعه علمی و اجتماعی شده که یکی از رسالت‌های علوم اجتماعی و انسانی در جامعه سکولار، پُرکردن خلأ یادشده بود. نقش این علوم در غرب این است که خلأ معنوی و روانی را پُر کند؛ خلأی که به دلیل ابتنا بر حس‌گرایی و علم‌محوری ایجاد شده است؛ ولی این مسئله در حقیقت، سرابی بیش نیست و

فقط خلأ مشکل را از جهت زمانی به تأخیر می‌اندازد؛ ولی حل نمی‌کند (نوروزی، ۱۳۷۷، ص ۷۵).

نقد و بررسی: عقل‌گرایی و علم‌محوری، با مشکلات زیادی مواجه است که مهم‌ترین ایراد آن، به راه‌های شناخت و معرفت برمی‌گردد. براساس عقل‌گرایی، عقل تنها راه و ابزار شناخت و معرفت است و براساس علم‌گرایی، حس و تجربه تنها راه شناخت است و فقط علم تجربی در دایره علم و دانش قرار می‌گیرد، در حالی که از نگاه صحیح راه‌های شناخت و معرفت به حس، تجربه و عقل معاش محدود نمی‌شود، بلکه وحی و عقل کلی و شهودی نیز از منابع شناخت انسانی‌اند که با اتکا بر آنها می‌توان به حقایق دست یافت.

از دیگر مشکلات عقل‌گرایی و علم‌محوری اینکه خداوند را از صدرنشینی در هستی و جامعه خلع می‌کند و علم را به جای آن می‌گمارد؛ در نتیجه، دانش مبتنی بر حس و تجربه‌گرایی نمی‌تواند وارد معانی عمیق و لایه‌های داخلی پدیده‌ها شود. با عقل و تجربه نمی‌توان به جزئیات حقایق مابعدالطبیعه مانند معاد، معنای مرگ، سعادت و امثال آن آشنا شد. همچنین، عقل و تجربه خطاپذیرند و در بسیاری از امور نمی‌توان با این دو ابزار به یقین و شناخت مطمئن رسید؛ بنابراین شکاکیت و عدم قطعیت در علم و ارزش از پیامدهای عقل‌گرایی و علم‌محوری است؛ یعنی از یک سو تغییر، واقعیتی جهانی است و هیچ‌چیز ثابت و لایتغیری وجود ندارد. در واقع حق و حقیقت ثابتی وجود ندارد و هر حقی در عین حال می‌تواند باطل و هر باطلی حق باشد و از سوی دیگر، ابزار عقل و تجربه نیز خطاپذیرند؛ در نتیجه باعث تزلزل معرفتی و قحطی یقین شده است، به ویژه اینکه نقش

ابزاری برای علم، آن را نسبت به حقیقت و واقعیت، بیگانه کرده است. بر این اساس، علم میزانِ توان و اقتدار خود را از دست داده است. چنین دانشی قدرت ارزیابی نسبت به ارزش‌های انسانی و اجتماعی را ندارد و توان داوری نسبت به اقتداری را که به آن حکم می‌راند، ندارد؛ یعنی حریم علم‌ابزاری از حریم پرسش‌های اجتماعی و باید‌ها و نبایدهای آن جداست، در حالی که علم تا هنگامی که هویتی دینی و عقلی داشت، حق داوری درباره ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را داشت و حاکمیت اولاً و بالذات به آن متعلق بود، ولی پس از آنکه علم، افق‌های دینی و عقلی خود را از دست می‌دهد و زبونه از داوری درباره قدرت و سیاست دست می‌کشد، اقتدار و سیاست، قاهرانه بر آن دست می‌اندازند و از آن به عنوان وسیله و ابزاری لازم و ضروری استفاده می‌کنند (پارسانیا، ۱۳۷۶، ص ۳۵-۴۳).

۲-۴. مبانی دین‌شناختی

جدایی دین از دنیا، از مبانی و اصول اساسی سکولاریسم است. انفکاک مبدأ قلمرو دینی از قلمرو دنیوی، منشأ سکولاریسم به ویژه علم سکولار است. جدایی دین از دنیا، به معنای حذف دین از صحنه اجتماعی و علمی و نفی اعتقاد به امور ماورای طبیعی در دین و جانشینی اصول غیردینی و یا ضددینی به عنوان پایه‌های علم و دانش است. منشأ و سرچشمه‌های این تفکر را می‌توان به تعالیم تحریف‌شده مسیحیت و مشکلات و نقایص موجود در قرون وسطای مسیحیت ارجاع داد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: نارسا بودن تعالیم کلیسا و مسیحیت و نهضت اصلاح دینی (رفرمیسم) به وسیله مارتین لوتر (لاسکی،

۱۳۸۴، ص ۱۴)؛ بنابراین جریان جداانگاری دین و دنیا، مفهوم و خاستگاه غربی دارد و در اروپای مسیحی پدید آمده است (الیاده، ۱۳۷۶، ص ۱۴۲).

مبنای اصلی علم به ویژه علوم انسانی، دین حداقلی است؛ بدین معنا که دین در امور فردی و اخروی محدود شده است و در نتیجه، قلمرو و گستره آن در امور اجتماعی و علمی به حداقل کاهش می‌یابد و این مسئله در تحویل و تحدید هدف بعثت و جهت‌گیری دعوت انبیا در امور باطنی، فردی و اخروی ریشه دارد؛ از این رو، علم و دانش نیز از قلمرو دین خارج شده، ماهیت سکولاری به خود گرفته است. بر این اساس، علم سکولار بر مبنای پوزیتیویستی؛ مانند: تفکیک علوم تجربی از دانش‌های غیرتجربی، اصالت تجربه، ارجحیت علوم تجربی، بی‌معنایی دانش‌های غیرتجربی و... بنا شد و ضمن طرد تربیت دینی، دین را از علم و زندگی اجتماعی حذف کرد. به ویژه اینکه به بهانه دفاع از «استقلال علوم»، میان آموزش‌های علمی و تخصص با آموزش‌های مذهبی - اخلاقی، فاصله ایجاد نمود. این فاصله از یک سو به تبلیغ برای علم‌گرایی انجامید و علم‌گرایی سطحی را به دنبال داشت و از سوی دیگر، به جدایی دانش‌آموختگان و تحصیل‌کردگان از جامعه مذهبی منتهی شد (ر.ک: بلند، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۹۳-۹۴).

نقد و بررسی: خاستگاه تلقی دین حداقلی به مسیحیت و متون مقدس آن برمی‌گردد. آنان با مطالعه کتاب تحریف‌شده درباره علم و دین، داوری می‌کنند و چنین داوری براساس مسیحیت، طبیعی است، در حالی که با توجه به جامعیت دین اسلام، چنین داوری کاملاً خطاست؛ زیرا دین اسلام، دینی کامل و جامع است و جامعیت آن گواه بر ارتباط علم و دین و امکان علم دینی است. براساس

دین اسلام، میان دین و دنیا ارتباط وثیقی وجود دارد؛ همان‌گونه که میان دنیا و آخرت نیز همین رابطه مطرح است. براساس آیه «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم: ۷)، دنیا مقدمه و ظاهر است و آخرت، باطن دنیا است؛ از این رو، دین اسلام هم به دنیا پرداخته است و هم به آخرت؛ به عبارت دیگر، آنچه به هدایت و سعادت انسان مربوط بود، اسلام به آن پرداخته است. مسائل دنیوی و اجتماعی، از جمله امور مربوط به سعادت انسان است. بر این اساس، اسلام دینی اجتماعی بوده، برای همه مسائل و شئون اجتماعی اهمیت زیادی قائل است، تا آنجا که حتی عبادت‌های اسلامی که به رابطه انسان با خدا مربوط می‌شود نیز جنبه اجتماعی دارد. اسلام به همه شئون حیات بشری اهتمام ورزیده است و برای هدایت بشر در همه زمینه‌ها برنامه و قانون دارد. قرآن کریم و احادیث اسلامی بهترین و روشن‌ترین گواه این مدعا است.

براساس تفکر سکولار، علم در زیر نفوذ علم‌گرایی ایدئولوژیک، نسبت‌گرایی و ناشکیبایی در برابر دین را دامن می‌زند و این سه عامل؛ یعنی علم‌گرایی، نسبت‌گرایی و ناشکیبایی در برابر دین باعث می‌شوند دین نفی گردد یا مورد شک واقع شود و یا نیازمند تفسیر مجدد فرض شود: «نگرش ایدئولوژیک به علم که از رسوبات فلسفه پوزیتیویسم است، منشأ نسبت‌گرایی است و نسبت‌گرایی، اصول و ارزش‌های دینی را غیرقابل اعتماد و غرض‌آلود تلقی می‌کند» (بلند، ۱۳۷۸، ص ۹۴). بی‌توجهی به مبانی الهی و دینی در ابعاد گوناگون علوم که از نتایج و برآیند نظام علمی سکولار است، باعث بی‌روح و بی‌معنا شدن زندگی فردی و اجتماعی نیز شده است.

۳. زیرساخت‌های علم دینی

مقصود از علم دینی، علمی است که همه مؤلفه‌های آن؛ اعم از مبانی، روش، هدف، موضوع، غایت، فایده، محمول و... دینی باشد. در اینجا به صورت اجمالی به مبانی و زیرساخت‌های علم دینی اشاره خواهیم کرد. علم دینی نیز همانند علم سکولار، بر مبانی و پایه‌های خاصی استوار است. مبانی علم دینی، همان مبانی اعتقادی اصیل اسلامی است که عبارت‌اند از: توحید یا خدامحوری، نبوت، معاد، امامت، خلیفه‌اللهمی انسان، عدالت، مهدویت، مرجعیت و ولایت فقیه، اسلام فقهاتی، عینیت دین و سیاست، پیوند اسلام با معنویت، مبارزه با تحجرگرایی، عدم انفعال و خودباختگی در مقابل غرب و... (مظفری، ۱۳۸۸، ص ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۲۹). این مبانی را می‌توان همانند مبانی علم سکولار در مبانی هستی‌شناختی، دین‌شناختی، معرفت‌شناختی و... طبقه‌بندی کرد؛ ولی از آنجا که در این قسمت درصدد بیان تفصیلی نیستیم، از طرح مباحث به صورت طبقه‌بندی یادشده پرهیز می‌کنیم و به صورت خلاصه، به تبیین ویژگی علم دینی و ابتدای آن بر برخی مبانی اعتقادی خواهیم پرداخت.

براساس جهان‌بینی دینی و الهی، وحدت و هماهنگی خاصی بر عالم هستی به ویژه حیات انسانی حاکم است. ابعاد گوناگون حیات انسان؛ اعم از باور و اعتقاد، علم و دانش، سیاست، اقتصاد، حقوق، اخلاق، فرهنگ، تکنولوژی و هر چیزی که به گونه‌ای در هدایت و سعادت ابدی وی تأثیری داشته باشد، جزئی از رسالت و موضوع دین اسلام است. علم و دانش که یکی از شئون حیات انسانی است و نقشی محوری و اساسی در سعادت انسان دارد، پیوند و ربط دقیق و وثیقی با دیگر ابعاد وجودی انسان دارد که از جمله آن، باور و ایمان

است. همان‌گونه که ایمان بر علم و معرفت متکی و وابسته است، علم واقعی نیز با ایمان قرین و همراه بوده و بر آن مبتنی است؛ از این رو، جدایی و انفکاک هر یک باعث زوال و نابودی هر دو می‌شود و بهترین دانش‌ها علمی است که راه هدایت و سعادت را نشان دهد. بر این اساس، علمی که راه سعادت را نشان ندهد و به اصلاح معاد نپردازد، جهل و بلکه شرّ خواهد بود؛ بنابراین دیگر تعامل انسان با وجود اطراف از جهت کشف، جست‌وجو، یادگیری، ابلاغ و نشر و به طور کلی فعالیت معرفتی او ناگزیر باید در حوزه ایمانی صورت گیرد و با قانون حاکم بر هستی، هماهنگی و انسجام داشته باشد.

بدین ترتیب، علم و دانش حتی علوم طبیعی و تجربی در اندیشه اسلامی با برخی از مبانی و باورها مانند مبدأشناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و... ارتباط مستقیم دارد و از این مبانی با تعبیر مبادی مابعدالطبیعه علم یاد می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، یکی از این مبانی، نوع نگاه انسان به جهان و هستی است که هم به لحاظ جهت‌گیری پژوهش‌های علمی و هم از جهت تفسیر نتایج به دست‌آمده، مؤثر است. این مسئله می‌تواند بیانگر نوع پژوهش و جست‌وجوی او در هستی باشد؛ از این رو، بی‌شک نگاه انسان موحد با نگاه فردی بی‌دین به جهان متفاوت است. انسان موحد با نگاه توحیدی، علم را به مثابه ابزاری برای کشف کتاب شریعت یا کتاب طبیعت می‌نگرد. چنین انسانی از پیش می‌داند که جهان چون فعل الهی است، سراسر آکنده از امر اوست؛ امری که در قرآن از آن با تعبیر «تسخیر» یاد می‌شود. پس توحید که ملاک اصلی اسلامی بودن یک فکر و یک اندیشه است و تسخیر که بیان سریان توحید در سراسر جهان است، دو عنصر اصلی «دینی‌بودن» علم را تدارک می‌بینند. علوم

طبیعی از نگاه توحیدی از جهت کشف و آشکارسازی تسخیر الهی و سریان توحید افعال الهی در جهان است. دانشمندی که در کشف افعال و پدیده‌های توحیدی، نشانه‌هایی بر وجود الهی و حضور تسخیر او در جهان نیابد، در واقع یا باور دینی ندارد یا باورهای الحادی در آن غالب است و علمی که حاصل می‌شود «علم سکولار» خواهد بود، در حالی که علم و دانش در نگاه توحیدی، خود فعلی از افعال الهی است؛ یعنی به جز اینکه حکایت از تسخیر الهی و فعل الهی در جهان دارد، خود امری الهی و فعلی الهی است؛ زیرا وجود علم را فقط به خداوند می‌توان نسبت داد. این مسئله درباره علوم انسانی مانند حقوق، سیاست، اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی و... که بیشتر با انسانیت انسان و بُعد روحی وی سروکار دارد، اهمیت فراوانی می‌یابد. همان‌گونه که جهان‌بینی الهی و معرفت هماهنگ نسبت به عالم می‌تواند جهت علوم طبیعی را تغییر دهد، در علوم انسانی نیز می‌تواند مسیر و مقصد آدمی را تعیین کند؛ زیرا سرنوشت انسانیت انسان با این علوم پیوند وثیقی دارد. به عبارت دیگر، خداوند متعال انسان، جهان، زندگی، پدیده‌ها، موجودات و حیوانات را آفرید و اشیای مختلف را در آن پراکند و سنت‌ها و قوانینی را به آنها بخشید تا امورشان را سامان بخشند. قدرت و توان‌های متعدد را در آنها به ودیعت نهاد، همه امور را در اختیار انسان نهاد، او را جانشین خویش ساخت، از او خواست تا به جست‌وجوی پدیده‌ها بپردازد و قوانین حاکم بر آنان را کشف کند تا برای آبادانی زندگی خویش بهره‌گیرد (ویسی، ۱۳۸۴، ص ۳-۲۳).

بر این اساس، جهان‌بینی الهی و معرفت هماهنگ نسبت به عالم، جهت علوم را تغییر می‌دهد و مبانی خود را عرضه می‌دارد؛ بنابراین با پذیرش این مبانی

نمی‌توان با علم، به صورت معرفتی عام، فرازمانی و فرامکانی برخورد کرد. پیش‌انگاره‌ها و مبانی دانشمند دین‌مدار و مسلمان باید غیر از پیش‌فرض‌های اندیشمند غیرمسلمان و حس‌گرا باشد. دانشمند حس‌گرا، اصالت را به معرفت حسی می‌دهد و مابقی معرفت‌ها - اعم از معرفت عقلانی، اشراقی و وحیانی - را یا نادیده می‌انگارد یا فرعی و ثانوی و بی‌ربط می‌پندارد؛ ولی یک مسلمان به دنبال معرفت هماهنگ در عالم است. او دنبال نوعی هماهنگی در معرفت حسی، معرفت عقلی، معرفت شهودی و اشراقی و معرفت وحیانی بر پایه مبانی دینی است؛ معرفت هماهنگی که برخی از منتقدان تجربه‌گرای غرب نیز به آن رسیده‌اند. نگاهی که انسان معتقد و دین‌مدار به طبیعت بی‌جان دارد، با نگاه انسان بی‌اعتقاد و سکولار، متفاوت است. انسان ضد‌دین یا سکولار که عقلانیت فردی و تجربه‌گرایی را جان‌شین خدا، فرهنگ، سنت، جامعه و متافیزیک کرده است، عالم را مواد خامی می‌بیند برای پروژه‌هایی که هر کار او می‌خواهد با طبیعت فاقد اراده و بی‌روح و جان بکنند. باوری که همه مخلوقات حتی مخلوقات بی‌جان را به طور دائم در حال تسبیح خالق هستی می‌داند، با انسانی که دچار بحران معنا و هویت شده است، متفاوت است. انسانی که نمی‌داند کیست و چیست و یا از کجا آمده است و به کجا می‌رود و دچار انواع و اقسام افسردگی‌ها و فروپاشی‌های روانی است؛ چگونه می‌تواند تولیدگر دانش واقعی باشد؟ دانشی که به وسیله چنین انسانی تولید می‌شود، قطعاً دانشی بی‌روح، ماشینی و خشن خواهد بود. این دانش نمی‌تواند انسان‌ساز باشد.

خلاصه و نتیجه

در تفکر سکولاریسم، نقش دین و باورهای دینی در حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی کم‌رنگ شد؛ سپس به دین‌زدایی در همه حوزه‌ها انجامید. از جمله حوزه‌های حیات بشری، حوزه علم و دانش است که جریان دین‌زدایی بیشترین نقش را در آن داشته است و در نتیجه، علم را از الهی به عرفی، دنیوی، ابزاری، غیردینی و حتی ضددینی تبدیل کرده است که امروزه از آن به علم سکولار تعبیر می‌شود. علم سکولار، مبانی نظری و پیش‌انگاره‌های فکری فراوانی دارد. از جمله مهم‌ترین مبانی آن می‌توان به علم‌گرایی، عقل‌گرایی، انسان‌محوری یا اومانیزم، مدرنیسم، فردگرایی و لیبرالیسم نام برد. این مبانی در حقیقت برآیند نگاه خاص به جهان هستی، علم، معرفت، انسان و دین است.

ماشین‌انگاری نسبت به جهان هستی از مبانی علوم گوناگون است. این نگاه امروزه روح حاکم در اغلب علوم، به ویژه علوم انسانی است. از جمله مبانی مهم علم سکولار، نوع نگاه به انسان است که از آن به انسان‌محوری یا اومانیزم تعبیر می‌شود. امروزه هسته مرکزی اغلب علوم، در نگاه اومانیزمی به انسان ریشه دارد و مبنای «اصالت فرد» یا «فردگرایی» نیز از نتایج اومانیزم است.

یکی دیگر از عناصر و مؤلفه‌های علم سکولار، عقل‌گرایی و علم‌گرایی بوده که از مبانی معرفت‌شناختی است. آخرین مبنای نظری علم سکولار، مبنای دین-شناختی است که میان دین و دنیا تفکیک می‌کند. براساس مبانی یادشده، تولید علم نیز جهت‌دار است و متناسب آن تفکر، تکون می‌یابد؛ زیرا علوم تولیدشده براساس مبانی دینی و سکولار متفاوت است. علم مبتنی بر سکولار، خود

سکولار خواهد بود و علم مبتنی بر مبانی اعتقادی اصیل اسلامی؛ مانند توحید یا خدامحوری، نبوت، معاد، امامت، عدالت و... علم دینی خواهد بود، در حالی که امروزه علوم گوناگون به ویژه علوم انسانی، از این لحاظ دچار فقر شدیدند و در مقابل، بر مبانی سست و ضعیفی استوارند.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. اعوانی، غلامرضا و دیگران؛ «سکولاریسم و فرهنگ»؛ نامه فرهنگ؛ تهران، وزارت ارشاد، ش ۲۱، بهار ۱۳۷۵.
۴. آوینی، سیدمرتضی؛ توسعه و مبانی تمدن غرب؛ ج ۲، تهران: نشر ساقی، ۱۳۷۶.
۵. باربور، ایان؛ علم و دین؛ ترجمه بهاءالدین خرمشاهی؛ ج ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۶. براون، کالین؛ فلسفه و ایمان مسیحی؛ ترجمه میکائیلیان؛ ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۷. ویلسون، برایان؛ جداانگاری دین و دنیا؛ مندرج در دایره المعارف فرهنگ و دین: برگزیده مقالات دایره المعارف دین (هیئت مترجمان)؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.
۸. بلند، حسن؛ «در خود مانی فرهنگی ناشی از آموزش عالی»؛ مجموعه مقالات دانشگاه جامعه و فرهنگ اسلامی؛ ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۷۸.

۹. پارسانیا، حمید؛ «علم سکولار و علم دینی»؛ فصلنامه معرفت؛ قم: مؤسسه امام خمینی، ش ۲۲، ۱۳۷۶.
۱۰. پارسانیا، حمید؛ «هویت اجتماعی مفاهیم»؛ هفته‌نامه پنجره؛ تهران: ش صفر، ۱۳۸۷.
۱۱. جمعی از نویسندگان؛ درآمدی بر حقوق اسلامی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۶.
۱۲. داعی الاسلام، سید محمد علی؛ فرهنگ نظام، تهران، شرکت دانش، چاپ دوم ۱۳۶۳.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ چ ۲، قم: اسراء، ۱۳۸۶.
۱۴. حسین‌زاده، محمد؛ پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر؛ چ ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
۱۵. برکات، حلیم؛ المجتمع العربی المعاصر بحث استماعی اجتماعی؛ چ ۴، بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربیه، ۱۹۹۱م.
۱۶. رحیمی بروجردی، علیرضا؛ سیر تحول اندیشه و تفکر عصر جدید در اروپا؛ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰.
۱۷. العیسی، شبلی؛ العلمانیة والدولة الدینیة؛ بیروت: مؤسسة العربیة للدراسات والنشر، ۱۹۹۰م.
۱۸. ظاهر، عادل؛ الأسس الفلسفیة للعلمانیة؛ چ ۱، بیروت: دارالساقی، ۱۹۹۳م.
۱۹. الکیالی، عبدالوهاب و دیگران؛ موسوعة السیاسة؛ چ ۲، بیروت: مؤسسة العربیة للدراسات والنشر، ۱۹۹۰م.

۲۰. گروه نویسندگان؛ درآمدی بر مبانی اندیشه اسلامی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱.
۲۱. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ چ ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۰.
۲۲. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ چ ۲، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۲۳. لاسکی، هارولد؛ سیر آزادی در اروپا؛ ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۸۴.
۲۴. خسروشاهی، قدرت‌الله و مصطفی دانش‌پژوه؛ فلسفه حقوق؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
۲۵. بریجانیان، ماری؛ فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی؛ ویرایش بهاء‌الدین خرمشاهی؛ تهران: مرکز مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۲۶. مددپور، محمد؛ سیر تفکر معاصر در ایران؛ ج ۴ و ۵، چ ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۷۹.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی؛ آموزش فلسفه؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.
۲۸. مصباح یزدی، محمدتقی؛ حقوق و سیاست در قرآن؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
۲۹. مظفری، آیت؛ جریان‌شناسی سیاسی ایران معاصر؛ چ ۴، قم: نشر زمزم هدایت، ۱۳۸۸.
۳۰. معین، محمد؛ فرهنگ معین؛ تهران: انتشارات ساحل، ۱۳۸۷.

۳۱. میرسپاسی، علی؛ **دموکراسی یا حقیقت** (رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی): تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
۳۲. نجفی، موسی؛ **اندیشه دینی و سکولاریسم**؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷.
۳۳. نصر، سیدحسین؛ **نیاز به علم مقدس**؛ ترجمه حسین میاننداری؛ چ ۱، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
۳۴. نوروزی، محمدجواد؛ **فلسفه سیاست**؛ قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
۳۵. نوروزی، محمدجواد؛ **مبانی فکری سکولاریسم**؛ ویراست اول، تهران: باشگاه اندیشه، ۱۳۸۶.
۳۶. ویسی، زاهد؛ «اندیشه اسلامی‌سازی دانش (طرحی برای گذار از سکولاریسم)»؛ **کتاب نقد**؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ش ۳۴، ۱۳۸۴.
۳۷. الیاده، میرچا؛ «فرهنگ و دین»؛ **برگزیده مقالات دایرةالمعارف دین** (هیئت مترجمان)؛ زیر نظر بهاء‌الدین خرمشاهی؛ چ ۱، تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.
38. Lewy, G, *Why America Needs Religion*, Cambridge: Wm. B. Eerdmans pub. Co. 1996.
39. Litics. *Religion and Politics Worldwide*, Cambridge University Press, 2004
40. Remond, Rene, *Religion and Society in Modern Europe*,

Antonia Nevill (Translator), Malden, MA, U. S. A.:
Blackwell Publishers, 1999.

41. The Oxford Advanced Learner's Dictionary, 2003.
42. Norris, Pippa and Ronald Inglehart, Sacred and Secular,
Religion and Politics Worldwide, Cambridge University
Press, 2004.

